

گفت و گو با دکتر عبدالعظیم کریمی

# تربیت آسیب‌ها

سمیه صیادی فر

## اشاره

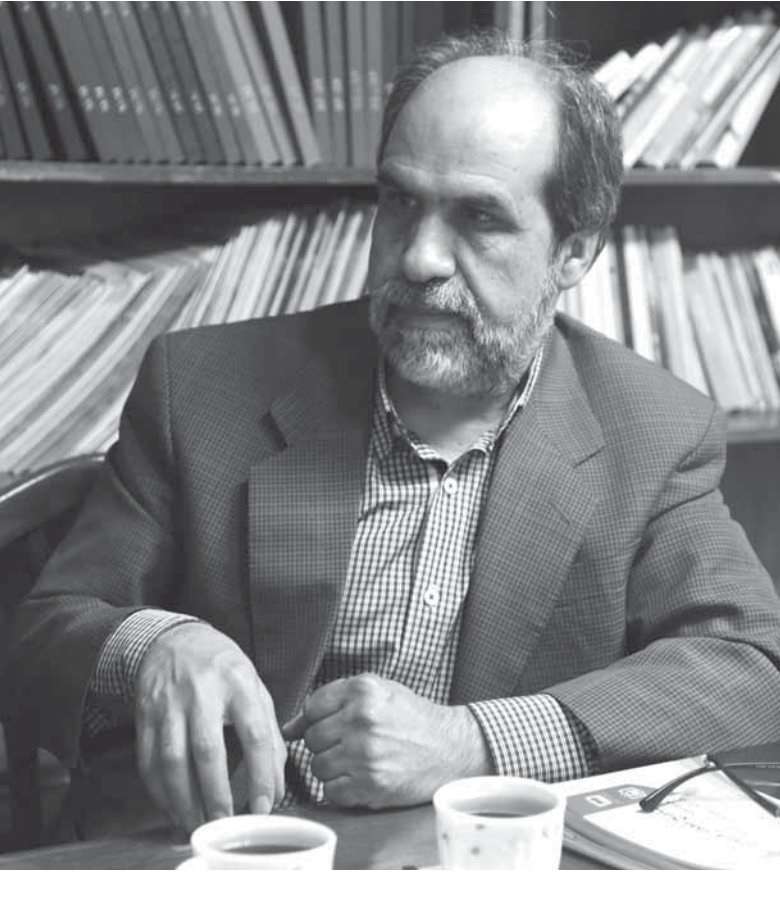
تربیت اجتماعی

در نظام مدرسه‌ای ما چگونه رخ می‌دهد؟ چرا وضع موجود رضایت‌بخش نیست؟ مشکل تربیت اجتماعی در نظام تعلیم و تربیت ما از کجا ریشه می‌گیرد: اهداف و برنامه‌ها، منابع و محتوا، یا بینش و نگرش مسئولان و مربیان؟ این سؤالات را در گفت‌وگویی با دکتر عبدالعظیم کریمی روان‌شناس تعلیم و تربیت و استادیار دانشگاه، عضو هیئت علمی پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش و مدیر پروژه‌های بین‌المللی پرلز و تیمز که سوابقی نیز در امور تربیتی و پرورشی و مشاوره این وزارت‌خانه دارند، در میان گذاشته‌ایم.

تربیت اجتماعی و آسیب‌شناسی آن سال‌هاست که دغدغه اول دکتر کریمی را تشکیل می‌دهد. گواه این موضوع نقدهای او بر نظام تربیتی موجود است که در بیش از ۴۰ کتاب و صدها مقاله با عنوان‌ها و موضوع‌هایی چون: آسیب‌شناسی تربیت اجتماعی (اجتماعی کردن، مانع اجتماعی شدن است)، اثرات پنهان، تربیت آسیب‌زا، تعلیم و تربیت به کجا می‌رود؟ نیمه پنهان آموزش و پرورش رسمی، فضیلت نایادگیری (چگونه یادگیریم)، تربیت چه چیز نیست؟ (چگونه تربیت نکنیم!) آسیب‌شناسی آموزش خلاق پروری نکنیم! مدیریت چه چیز نیست (چگونه مدیریت نکنیم) خوشبختی چه چیز نیست (چگونه خوشبخت نباشیم!) و... مطرح شده‌اند.

چنین دغدغه و نگرانی‌هایی نسبت به نظام تربیتی در جای‌جای این گفت‌وگو نیز به چشم می‌خورد. اما از آنجا که کمتر گوش شنوایی یافته، چند سالی است استاد چنین مباحثی را در دانشگاه‌ها کرده است و فقط به تدریس آمار و روش تحقیق می‌پردازد. خودش می‌گوید: «مباحث تربیتی و روان‌شناسی با تاروپود من گره خورده‌اند، اما این‌ها را نمی‌توان صرفاً برای درس و مشق و نمره عرضه کرد. شنونده باید تشنه باشد تا شاهد شیرین علم به کامش بنشیند و الا آب در هاون کوبیدن است. درس دادنی که برای نمره باشد، با روحیات من سازگار نیست. خوش‌بختانه تدریس آمار این‌گونه نیست. یک سلسله فن و فرمول است که با جان من درگیر نیست و برای نمره هم می‌شود درس خواند و درس داد.» مجله رشد آموزش علوم اجتماعی مستقل از دیدگاه‌های متفاوت در زمینه آسیب‌شناسی نظام تعلیم و تربیت، همه صاحب‌نظران و استادان و معلمان را به مشارکت در این بحث دعوت می‌کند و در جهت تحقق تحول در نظام آموزش و پرورش امیدوار است گفت‌وگوهایی از این دست تلنگری باشد برای مسئولان و برنامه‌ریزان و نیز استادان دانشگاه و دانشجویان که به چنین دل‌نگرانی‌ها و دغدغه‌هایی در مورد نظام تربیتی جدی‌تر و مسئولانه‌تر ببینند.





**تربیت به معنای رایج در مدارس ما اتفاق نمی‌افتد. بچه‌ها با روحی کنجکاو و مشتاق دانستن وارد مدرسه می‌شوند، اما با نفرت از دانستن، از مدرسه خارج می‌شوند. بچه‌ها با نشاط وارد مدرسه می‌شوند، اما بعضاً هنگام خارج شدن از مدرسه افسرده هستند**

شما برخلاف بسیاری، به روش «تربیت نکردن» در تعلیم و تربیت اعتقاد دارید. از چنین منظری جامعه‌پذیری و ضرورت آن را چگونه می‌بینید و توصیف می‌کنید؟

در مورد جامعه‌پذیری تعریف‌های زیادی وجود دارند و اگر ما بخواهیم همان‌ها را باز تعریف کنیم، حاصلی ندارد. جامعه‌پذیر بودن ممکن است در ذات خود و در وهله نخست، کنشی انفعالی یا فعل‌پذیری منفی را تداعی کند. اما مسئله این است که آیا ما باید جامعه‌پذیر باشیم یا جامعه‌ساز؟ هنجارپذیر باشیم یا هنجارساز، دانش‌پذیر باشیم یا دانش‌ساز، ارزش‌پذیر باشیم یا ارزش‌ساز. فرآیند جامعه‌پذیری برایش دو مکانیزم مهم حاصل می‌شود: فرایند برون‌سازی یا همسازی (Accommodation)، و فرایند درون‌سازی یا همانند‌گردی (Assimilation) در درون‌سازی فرد شرایط و محیط را طوری تغییر می‌دهد که مطابق با طرح‌واره‌های ذهنی او باشد در حالیکه در فرایند برون‌سازی، فرد سعی می‌کند طرح‌واره‌های خود را با جهان بیرون سازگار کند. در حقیقت کودک با درون‌سازی، واقعیت بیرونی را تابع جهان درون خود می‌کند و در برون‌سازی ذهن خود را تابع جهان بیرون می‌کند.

این‌گونه است که در نهایت باید به ساختن‌گرایی یا یادگیری سازنده و رویکرد «بناشدنی‌نگری» پایبند باشیم. یعنی هر کس باید دانش خود را خود بسازد. در این صورت جامعه‌پذیر بودن ماهیتی خلاقانه پیدا می‌کند که ما باید از نو هنجارها، ارزش‌ها و آنچه را که در قالب فرهنگ در جامعه مطرح می‌شود، باز آفرینی کنیم. اگر نقشی مداخله‌جویانه و فعال داشته باشیم، آن موقع جامعه‌پذیری بعد از خود‌پذیری شکل می‌گیرد. انسان تا خودش را نپذیرد، دیگری را اگر هم بپذیرد، به دروغ پذیرفته است. لذا مقدمه جامعه‌پذیری، خود‌پذیری است. مقدمه دگردوستی، خوددوستی و مقدمه حرمت به دیگران حرمت به خود است. لذا گذار از خود‌پذیری به جامعه‌پذیری روندی است که امروزه جای آن خالی است. در مورد ارزش‌های اخلاقی نیز همین حکم صادق است زیرا ارزش‌ها باید از درون کشف بشوند نه آنکه از بیرون کسب شوند!

به همین دلیل من مخالف درونی کردن ارزش‌ها هستم. ارزش‌ها امری بیرونی نیستند که آن‌ها را درونی کنیم. آن‌هایی که می‌گویند دین را درونی کنیم، دین را بیرونی می‌بینند. آنان که می‌گویند دین را نهادینه کنیم، دین را غیرنهادینه می‌بینند. امروزه حتی در روان‌شناسی نوین گفته می‌شود: ارزش‌ها غیرقابل آموزش هستند. زیرا ارزش‌ها درون‌مایه‌هایی فطری هستند که

باید کشف شوند نه کسب. ولی ما به خطا در حال آموزش ارزش‌ها هستیم و به جای کشف، آن‌ها را کسب می‌کنیم. در واقع، ما نگاهی ضدارزشی به ارزش‌ها و نگاهی سودمدارانه به ارزش‌های ضد سودمداری داریم. این نوعی پارادوکس و فاجعه است که به نام ارزش‌ها، جامعه از ارزش‌ها تهی می‌شود. در حال حاضر ما نگاهی ابزاری به ارزش‌ها داریم و به همین دلیل ارزش‌ها در جامعه ما بی‌ارزش شده‌اند. ما به نام تقویت ارزش‌های اخلاقی، ناخواسته به نابودی آن‌ها می‌پردازیم و به نام جامعه‌پذیر کردن دانش‌آموزان آن‌ها را جامعه‌ستیز بار می‌آوریم.

**وضعیت موجود جامعه‌پذیری در عمل با اهداف ترسیم شده از سوی آموزش و پرورش خیلی فاصله دارد. به نظر شما علت آن چیست؟**

سؤال پیچیده‌ای است و پاسخ به آن علت‌یابی دقیق، همه‌جانبه و چند رشته‌ای را می‌طلبد. پاسخ علمی به این سؤال تن به پژوهش عینی نمی‌دهد، یعنی در دام روش‌شناسی (متدولوژی) نمی‌افتد. ولی به صورت شهودی می‌توان گفت آنچه که ما در اهداف می‌نویسیم، متاسفانه غالباً مفروضاتی موهوم بیش نیستند که با واقعیت‌های موجود جامعه فاصله‌ای بس عظیم دارند. برای مثال، بین ظرف و مظهر و یا بین پیچ و مهره یا بین آنچه قصد شده است با آنچه اجرا و کسب می‌شود تناسبی وجود ندارد. در این مثال، واقعیت مهره است و پیچ موهومات ذهنی ماست. ساختن پیچ به تنهایی بی‌فایده است. به عبارتی می‌توان گفت جامعه‌پذیری نه اجتماعی کردن و نه اجتماعی شدن بلکه اجتماعی بودن است! وقتی سعی می‌کنیم اجتماعی باشیم اجتماعی بودن را از دست می‌دهیم. زیرا داریم سعی می‌کنیم! ما باید از خود آغاز کنیم؛ هیچ تحولی بدون تحول در خویش‌انسان‌ها به نتیجه نمی‌رسد بلکه مانع تحول می‌شود. یعنی ایجاد تحول از بیرون، مانع تحول از درون می‌شود.

گفت:

کرده‌ای تأویل حرف بکر را  
خویش را تأویل کن، نی ذکر را

دائم حرف‌های قشنگ و اهداف والا و شعارهای زیبا می‌دهی و  
دائرةالمعارف کلمات و جملات آرمانی می‌نویسی و در کاغذهای  
گلاسسه چاپ می‌کنی و قباب می‌کنی! اما به جای تأویل این  
حرف‌های بکر، خویش را تأویل کن. زمینه و ظرفیت پذیرش را  
فراهم کن. دائم بذره‌های ناب می‌خری اما زمین ناب برای کشت  
این حرف ناب کجاست؟

ما همواره در حال تأویل ذکر هستیم و حرف‌های نو، بکر و خوب  
می‌زیم. غافل از اینکه خویش باید متحول نشود نه اسناد، کلمات  
و عبارات. با کلمات تحول ایجاد نمی‌شود. با دمیدن روح انسانی  
در این کلمات از جانب انسان‌هایی که این کلمات باید درون آن‌ها  
محقق شود، تحول ایجاد می‌شود. حالا هر قدر مکرر حرف‌های نو  
زده شود، نظریه‌های نو مطرح شوند، اسناد نو و تحول آفرین نوشته  
شوند، این‌ها همان پیچ‌های بدون مهره‌اند. همان حرف بکر بدون  
خویش است، همان صفرهای بدون یک است. همان بذره‌های بدون  
زمین مستعد است. (نور خواهی؟ مستعد نور شو!)

### با این وصف شما چه راهکاری برای تحقق و عملیاتی کردن اسناد بالادستی پیشنهاد می‌کنید؟

راهکارهای تربیتی برای عملیاتی کردن در میدان عمل زاده  
می‌شوند. ما نمی‌توانیم برای امور دینامیک (انسان و تربیت)  
راهکارهای مکانیکی بدهیم. اما متأسفانه برخی به نام استخراج  
راهکار مشغول کاسبی هستند. صدها یا میلیون‌ها تومان برای  
استخراج باصطلاح راهکارها هزینه می‌شوند که به مانند همان  
پیچ‌های بدون مهره هستند و نهایتاً برای نگهداری در کتابخانه‌ها و  
بایگانی‌ها مفید است. برای عده‌ای ممکن است این موضوع آب و نان  
شود، اما من کلاً مخالف راهکارهای مکانیکی از پیش تعیین شده  
هستم. راهکارهای تربیتی در تعامل میان دو قطب سیال مری و  
متری در لحظات آنی کشف و یا خلق می‌شوند نه اینکه در حالت  
ایستا و خارج از فضای سیال تربیتی از قبل تدوین و ارائه شوند.

### پس به نظر شما راهکار این است که مربیان را کارآمد کنیم؟

دوا از دل درد زاده می‌شود. راهکارها، دستورالعمل‌های آشپزی  
نیستند. در مورد تهیه غذا و آشپزی هم روی کتاب آن نوشته شده  
است: «هنر آشپزی» و به آن «راهکار آشپزی» نمی‌گویند. وقتی  
برای آشپزی راهکار نمی‌دهند، چه‌طور برای تربیت راهکار بدهیم؟!  
همین حرف را به روسو نیز می‌زدند و می‌گفتند یک راهکار عملی  
هم برای ما ارائه بده. روسو در جواب گفت شما دنبال راهکار نیستید.  
مقصود حقیقی شما این است که من یک راه حل و راهکاری بدهم  
که با آنچه شما انجام می‌دهید و باور دارید همراه و همخوان شود!  
برای حل مشکل نمی‌توان از همان تفکر و سیستمی آغاز کرد که  
خود تولید کننده و بسط دهنده مشکل است! راهکارها در خلال  
اجرای سیال و پویا و در تعامل با شرایط زمان و مکان، و مطابق با



نیازها، و کنش و واکنش‌ها و کنش‌ها پدیدار می‌گردند. در واقع ما  
باید نگاهی پدیدار شونده به راهکارها داشته باشیم و نه پدیدار شده!

### شما جامعه‌پذیری را چه می‌دانید و آنچه اکنون تحت این عنوان در جامعه جریان دارد، با اهداف مکتوب اسناد بالادستی چه نسبتی دارد؟

ممکن است تعاریف من با آنچه که در سند آمده معارض هم  
باشد. لزوماً نمی‌شود بین آنچه که در سند گفته شده است و آنچه  
که من با ذهن ناقص و بعضاً نامعقول و نامانوس خود می‌گویم،  
پیوندی مستقیم برقرار کرد. ممکن است شما بپرسید سند در مورد  
جامعه‌پذیری این چنین گفته است، حالا برای اینکه قضیه محقق  
شود شما چه نظری دارید؟ من نمی‌خواهم در مورد سند اظهار نظر  
کنم، اما می‌دانم جامعه‌پذیری امری مکانیکی نیست. جامعه‌پذیری  
از طریق خودپذیری محقق می‌شود. خودپذیری نیز هنگامی رخ  
می‌دهد که من در ابتدا خود را به‌عنوان یک فردیت بشناسم و بپذیرم  
تا بعد بتوانم دیگری را بپذیرم. بدون پذیرش خود و یگانگی با خود  
اگر جامعه‌پذیری رخ دهد به جامعه سستی‌زی و یا از خودبیگانگی  
تبدیل می‌شود، البته باید گفت این فرایند که بسیار پیچیده است،  
بیشتر یک نوع فرایند تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است تا فرایندی  
روان‌شناختی، خطابه‌ای، آموزشی و مدرسه‌ای. مانند سبک زندگی  
که فرایندی زیستی، روانی، اجتماعی، تاریخی و اسطوره‌ای است که  
بخش عظیم آن ریشه در ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی ما دارد  
لذا آنچه در ناخودآگاه رخ می‌دهد نمی‌توان آن را در سطح خودآگاه  
متحول کرد! این گونه نیست که چهار تا پاراگراف در مورد سبک  
زندگی در کتاب‌های درسی بنویسیم و با خواندن و حفظ کردن  
آن‌ها توسط دانش‌آموزان، بگوییم ما سبک زندگی را به دانش‌آموزان  
آموختیم. سبک زندگی یک تجربه زندگی و یک زندگی تجربه شده  
است (تجربه زیسته و زیستن تجربه شده!).

تجربه یعنی آمیخته با هویت و سازه‌های زیستی روانی ما، نه  
آموخته از دانش‌های ذهنی، یادگیری حفظی و اطلاعات سطحی.  
من اعتقادی به جامعه‌پذیری به این سبک‌های رایج ندارم. چون هر  
کسی خود باید هنجارها را بسازد تا بپذیرد. بدون ساختن ارزش‌ها  
و هنجارها، پذیرفتن صرف آن‌ها نوعی ناپیروی (Anomy) ایجاد  
می‌کند. چون شخص خودش آن‌ها را نیافریده است، یا به او  
تحمیل شده یا به صورت طوطی‌وار آن‌ها را حفظ کرده‌است و یا به  
تبع سازوکارهای تنبیه و تشویق بیرونی از آن‌ها به‌صورت قراردادی  
و موقت و عارضی پیروی می‌کند، پس آن‌ها را به‌عنوان نوعی ارزش  
خودی از آن خود نمی‌داند. ارزش خودی ارزش کشف شده است،  
نه ارزش کسب شده. در آن صورت است که فرد از ناپیروی به دیگر  
پیروی heteronomy و سپس به خودپیروی autonomy نایل  
می‌آید. این همان اخلاق درون یابی شده است و نه اخلاق درونی  
شده!

### شما معتقد هستید هنجارها را باید خود انسان بسازد؛ در صورتی که هنجار قاعده رفتار است.

هنجارهایی که قبلاً ساخته شده‌اند، از نو توسط فرد باز یابی و

ساخته می‌شوند. یعنی باز آفرینی می‌شوند. در نظام روان‌شناسی اخلاق همچنین مفهومی را داریم. کلبرگ، یکی از روان‌شناسان اخلاق، می‌گوید: اخلاق زمانی به خود پیروی می‌رسد که فرد همان ارزش‌های اخلاقی بزرگسالانه را که تا دیروز به تبع قوانین و سازوکارهای پاداش و تنبیه اطاعت می‌کرد، امروز از صافی ساختارهای شناختی و عقلانی خود عبور دهد و شخصاً آن‌ها را خلق کند و بپذیرد. این معنای ارزش است. برای مثال، وقتی برای رد شدن از چراغ قرمز جریمه وجود دارد و من اطاعت می‌کنم و اگر جریمه نباشد عبور می‌کنم، این یعنی ارزش از آن خودم نیست. قانون زمانی رعایت می‌شود که «دیگری» باشد. مثل اخلاقی است که دور کیم می‌گوید. او می‌گوید: اخلاق وقتی معنی می‌یابد که «دیگری» وجود داشته باشد. ما اخلاقی می‌خواهیم که حتی اگر «دیگری» نباشد، رعایت شود. دقت کرده‌اید، دیگران به محض آنکه «دیگری» می‌آید، از یگانگی خارج و بیگانه می‌شوند و ریا می‌کنند. البته دقت کنیم که این بحث‌ها باید به صورت ارگانیک درک شوند. برای مثال، تکه‌های مکانیکی اگر از یک بدن جدا شود، می‌شود لاشه و جنازه. اما اگر همین تکه‌ها اتصال ارگانیک پیدا کنند، معنی‌دار می‌شوند و روحی در آن‌ها دمیده می‌شود. حرف‌های ما در این مصاحبه نیز این چنین است که باید در یک ارگان زنده و یکپارچه درک شود در غیر این صورت سوء تفاهم و کژفهمی ایجاد می‌کند. اگر کلام بنده که با چنین غلظت عاطفی، تفکیک، مکث، وقفه و فراز و نشیب گفته می‌شود، در نوشتار هم چنین باشد، آن‌گاه بستری که این گفت‌وگو توسط آن انتشار پیدا می‌کند، روح کلام را انتقال خواهد داد.

### ع با توجه به این دیدگاه وضعیت مدرسه و عناصر مدرسه را از منظر جامعه‌شناسی چه طور می‌بینید و چگونه آن را تحلیل و تبیین می‌کنید؟ مدرسه، مدیر، معلم، کتاب آموزشی، وسایل کمک آموزشی، و گروه‌های هم‌سال چه نقشی در جامعه‌پذیری دارند؟

ع مدارس ما به‌عنوان یک ارگان، زنده نیستند. مدارس امروز از فضا شدگی به مکان‌شدگی تقلیل یافته‌اند و کارکرد آن‌ها در حد ماشین انتقال دانش محدود شده است. مدارس ما معمولاً مکان‌های انباشت دستورالعمل‌ها، خطابه‌ها، بخش‌نامه‌های اداری، هستند. عناصر داخل مدرسه هم بعضاً افرادی هستند که مناسبات ارگانیک و زنده بین آن‌ها برقرار نیست. ارتباطات، اداری و کالبدی‌اند و فضای روحی و عاطفی کمتر حاکم است. باید توجه داشت میان خانه و خانواده تفاوت وجود دارد. خانه جایی است مسقف برای گردهمایی افراد که غذای بخورند، لباسی بپوشند و... اما خانواده روح خانه است. می‌خواهم بگویم مدارس ما به خاطر گسیختگی و خروج لولای تعلیم و تربیت از جای خود و عدم احساس تعلق کادر مدرسه به مجموعه، دیگران، فضای آموزشی و مدیریتی، بعضاً به مکانی کالبدی تبدیل شده‌اند تا فضایی روانی. در بحث مکان‌شدگی و فضاشدگی، مدارس ما دچار مکان‌شدگی هستند. فضا یک روح گشتالتی، کیهانی، معنوی، روحانی و انسانی است. اما مکان یک

کالبد فیزیکی برای اینکه افرادی را در خودش جای دهد و آن‌ها نیز به وظایف مکانیکی خودشان در حد بخش‌نامه‌ها و وظایف تحمیلی، صوری و فاقد تعلق عاطفی عمل کنند. این دیدگاه شاید تلخ و بدبینانه باشد، اما گفته شد بعضاً و انشاء... که چنین دیدگاهی عمومیت نداشته باشد.

### ع در این مکان آموزشی آیا تربیت اتفاق می‌افتد؟

ع شوریخته در این مکان، تربیتی آسیب‌زا به طور کامل و فراگیر و جامع در حال اتفاق افتادن است. بچه‌ها با روحی کنجکاو و مشتاق دانستن وارد مدرسه می‌شوند، اما بعد از اتمام این دوران با نفرت از دانستن، از مدرسه خارج می‌شوند. بچه‌ها عموماً با نشاط و شادی بی‌دلیل و بی‌بدیل وارد مدرسه می‌شوند، اما بعضاً هنگام خارج شدن از مدرسه وازده و افسرده هستند. آنها تا قبل از مدرسه بی‌پاداش عاشق دانستن بودند اما بعد از مدرسه هر کاری که بخواهند انجام دهند، منتظر دریافت پاداش و محرک خوشایند هستند تا شاد شوند! به آن‌ها می‌گوییم این مطلب را یاد بگیر، می‌گویند چه می‌دهی که آن را یاد بگیرم. می‌گوییم این مطلب را بخوان، می‌گویند چه عاید می‌شود که آن را بخوانم. یعنی تشویق بیرونی مانع شوق درونی شده است. همچنین، تنبیه بیرونی مانع خوف درونی، و یاددهی مانع یادگیری شده است. ولی همین بچه تا قبل از مدرسه حتی تنبیه می‌شد که کنجکاو و به اصطلاح فضولی نکند، اما این کار را انجام می‌داد. برای همین می‌گویم اگر در مدارس ما تعلیم و تربیتی به شکل رایج وجود نداشت، بچه‌های ما بسیار باتربیت و بسیار کنجکاو بودند، چرا که حداقل به آن‌ها آسیبی زده نشده بود. به همین دلیل است که می‌گوییم «تربیت سفید» که همان تربیت فطری و حنیف است غنی‌ترین نوع تربیت است. یک کارگردان بزرگ سینما (گمانم ایتالیایی باشد) گفته بود، یکی از آرزوهای بزرگ من این است که چنان فیلمی بسازم که در آن هیچ اتفاقی نیفتد و آنگاه مطمئنم که این بزرگ‌ترین اتفاق در آن فیلم خواهد بود که همگان را تکان خواهد داد. با اقتباس از این کارگردان من نیز بزرگ‌ترین آرزویم این است که زمانی برسد که ما به این هوشمندی و بصیرت دست یابیم که هیچ تعلیم و تربیتی به معنای جاری در مدارس ما رخ ندهد و مطمئنم که آن موقع عمیق‌ترین، غنی‌ترین و فطری‌ترین تعلیم و تربیت در آن مدارس رخ خواهد داد. آن موقع است که در مدارس، سراسر شادایی، کنجکاو، صداقت و حتی دیانت و ایمان قلبی، - نه دیانت نمره‌ای و ایمان کسبی - رخ خواهد داد؛ اتفاقی که آرزوی ماست. به چنین مدرسی فطری، طبیعی و ارتجالی می‌گویند. البته این بدان معنا نیست که اگر تعلیم و تربیت رخ ندهد همه بیکار می‌شوند و درب مدارس بسته می‌شود اتفاقاً برعکس، در تعلیم و تربیت فطری (مبتنی بر تزکیه و نه تدسیه) دهها برابر تعلیم و تربیت اکتسابی زحمت و مهارت می‌خواهد. باید دانست که تحقق این رویکرد، خیلی حکمت، برنامه‌ریزی دقیق و صدها برابر انرژی می‌خواهد تا کاری کنیم که کاری رخ ندهد. برای همین است که تقوا و تهذیب و تزکیه و تطهیر و تسویه و تسبیح و... در دین ما اصول بنیادی تعلیم



و تربیت هستند و وجه مشترک همه این واژگان کلیدی ماهیت سلبی آن‌ها است! سکوت نیز بانی از ابواب حکمت است. و این فقدان و سلب همه چیز، موجب وجدان و جلب همه چیز می‌شود! البته این صحبت‌های نامانوس برای اذهان مانوس قطعاً خرد آشوب، هنگامه‌ساز و بیم‌آور است، چون به یک‌باره متوجه می‌شویم که باخته‌ایم، ما دچار معنا باختگی در تربیت شده ایم. شاید بتوان گفت نظام آموزش و پرورش ما بهترین الگوی علمی و عملی برای جهان خواهد بود اگر با یک مهندسی معکوس باز سازی شود! (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ)

من چندی پیش در دانشگاه فرهنگیان در همایشی برای کارشناسان و مسئولان مراکز فرهنگی هنری پردیس‌ها سخنرانی داشتم. عنوان بحثم در این همایش «جشن بیهودگی» بود. اما چرا می‌گوییم جشن؟ باید گفت عزای بیهودگی! چون اگر از بیهودگی و آسیب‌های خودآگاه شویم، باید جشن بگیریم. اگر بفهمیم راهی که در آن گام برمی‌داریم بیراهه‌ای است که با نشاط و افتخار در حال گام برداشتن در آن هستیم، باید جشن بگیریم. این بیداری را باید جشن گرفت چرا که راه را پیدا کرده‌ایم. در قرآن نیز خداوند می‌فرماید: «فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات». یعنی اگر ما به عمل صالح روی بیاوریم و از خطاهای گذشته توبه کنیم (جشن بیهودگی بگیریم)، همه سیئات ما به حسنات تبدیل می‌شود. همه کارهای اشتباهمان - به قول ادیسون ۲۵۰۰ راه خطا - آگاهی، ثروت و سرمایه ما می‌شود که از این پس آن راه‌های خطا را نرویم. امروزه می‌گویند یادگیری یعنی تجربه خطا: Learning is defined as experience of error. یادگیری یعنی من بفهمم خطا کرده‌ام پس دیگر آن خطا را دوباره انجام نمی‌دهم. در حال حاضر ما باید در تعلیم و تربیت با افتخار تمام و نه با ذلت، با مباحثات، نه با سرافکنندگی، جشن بیهودگی بگیریم و از طرح‌ها و برنامه‌ها و اقداماتی که میلیاردها تومان هزینه می‌شوند اما بی اثر و ناکارآمد هستند و مغایر با تعلیم و تربیت فطری دست برداریم.

### پس برای اجتماعی شدن دانش‌آموزان در مدرسه به نظر شما نباید هیچ کاری انجام دهیم؟

همانگونه که گفته شد روش‌های سلبی (اقدام نکردن) نسبت به اقدامی را انجام دادن صدها برابر بیشتر انرژی، دقت، مراقبت، حکمت، بینش و دانش می‌خواهد. اقدام نکردن به این سادگی نیست، خیلی زحمت دارد. تربیت نکردن خیلی کوشش می‌طلبد. در مورد «اجتماعی شدن» سه اصطلاح داریم: اجتماعی کردن، اجتماعی شدن و اجتماعی بودن. من کلاً با «اجتماعی کردن» مخالف هستم. «اجتماعی شدن» یک درجه از اجتماعی کردن بهتر است، ولی «اجتماعی بودن» مناسب است. به عقیده من «اجتماعی کردن» مانع از «اجتماعی شدن» است و در ادامه، اجتماعی شدن مانع از اجتماعی بودن است. اجتماعی بودن یعنی در مدار فطری خود قرار گرفتن، و اگر شما بتوانید اجتماعی باشید، اجتماعی می‌شوید. نه اینکه چون شما را اجتماعی بکنند، اجتماعی

می‌شوید. کما اینکه امروزه ما مهارت‌هایی را به دانش‌آموزان آموزش می‌دهیم که این مهارت‌دهی مانع مهارت‌یابی است. هر قدر بیشتر مهارت‌های اجتماعی را به کودکان بیاموزید، آن‌ها کمتر به صورت خودانگیخته و خود رهبرانه به مهارت‌ها دست پیدا می‌کنند. شما می‌بینید، با اینکه امروزه صدها کلاس، درس و کتاب در مورد اجتماعی کردن و مهارت‌های اجتماعی کودکان وجود دارد، اما نسبت به گذشته مهارت زندگی کودکان کمتر است و آن‌ها از این لحاظ فقیرتر هستند. به این علت که در گذشته مهارت‌ها در دل زندگی و در متن طبیعت زندگی کشف می‌شدند. اما در حال حاضر مهارت‌ها نه در متن زندگی، بلکه در متن درس‌ها و کتاب‌های درسی برای به‌دست آوردن نمره کسب می‌شوند. بنابراین فاقد روح معنای زندگی و فاقد مهارت طبیعی زندگی هستند. به همین دلیل من مخالف اجتماعی کردن و اجتماعی شدن کودکان، بلکه موافق اجتماعی بودن آن‌ها هستم. شاید بتوان گفت:

همه زمین و آسمان، کلاس درس است جز احتمالاً کلاس درس!  
تمام زندگی با همه فراز و نشیبش مهارت است جز احتمالاً کلاس مهارت‌های زندگی!

تمام کائنات و آیات هستی تعلیمات دینی است جز احتمالاً کلاس تعلیمات دینی!

در گذشته کودکان در طبیعت، و در متن زندگی فی‌البداهه تعلیم می‌دیدند و اجتماعی بودند، نه اینکه با درس و مشق و یادگیری‌های نمره مدار و ترفند و تکنیک‌های آموزشی ما اجتماعی شوند. آموزش و پرورش از زمانی که به صورت یک نظام اجباری فرآیند تعلیم و تربیت را به فرآورده‌های از پیش ساخته شده تبدیل کرد خاصیت اثر بخشی درونی خود را از دست داد و یادگیری به صورت کالا و شیء گونگی درآمد. منظور این است که هرگاه دانش و تفکر از ساحت حضوری و انفسی به ساحت تحصیلی و تحمیلی فروکاسته شود؛ ایایی و خلاقیت که ویژگی اصلی تعلیم و تربیت است از بین می‌رود. بگذاریم طبیعت و فطرت در تعامل باهم کار خودشان را بکنند. اما ما متأسفانه بر طرح نوشت‌های فطری و سرشتی، طرح‌های تصنعی و عاریه‌ای می‌افکنیم و آن را کور می‌کنیم. به قول مولوی:

بر نوشته هیچ بنویسد کسی یا نهاله کارد اندر مغرسی  
تو برادر موضع ناکشته باش کاغذ اسپید نابنوشته باش  
پس می‌توان گفت تربیت کردن، اجتماعی کردن و حتی دینی کردن نیز مانع از اجتماعی و دینی شدن کودکان است. دین‌دهی، مانع از دین‌یابی کودکان است. ما به جای اینکه اجازه دهیم کودکان دین را با فطرت خود بیابند، دین را با کتابت به آن‌ها ارائه می‌دهیم. ما به جای آنکه آب از چاه استخراج کنیم، آب به چاه می‌ریزیم! این آب وارداتی (دین‌دهی) حجاب آب استخراجی (دین‌یابی) از چاه فطرت می‌شود! آب از چاه کشیدن همان تزکیه است (قداقلح من زکیها) و آب به چاه ریختن همان تدسیه است (قد خاب من دسیها). گویا ما در حال



دسیسه هستیم و نه تزکیه! برای همین است که همواره خسران می‌بینیم و درون داده‌های ما با برون داده‌ها نه تنها همخوانی ندارد بلکه بعضاً در تضاد است!

### آیا شما مخالف نهاد آموزش و پرورش هستید؟

من مخالف نهاد آموزش و پرورش عاریه‌ای هستم که انسان‌های فطری را به انسان‌های غیر فطری تبدیل می‌کند (و باید دعا کنیم که ما در این دام قرار نگیریم) به فرموده امام موسی کاظم (ع): اللهم لا تجعلني من المعارين: معتقدم تربیت یعنی میراندن آنچه آدمی تا به حال تصنعاً شده است و زنده شدن به آنچه که فطرته بوده است. این یک زایش و میرایش دردناک اما طربناک است. این همان حیات طیبه است که سند تحول مدعی تحقق مراتبی از آن است.

اما فاجعه اینجاست که ما به درک این حیات طیبه پی نبرده‌ایم  
به این ترتیب به نظر می‌رسد شما به آموزش و پرورش امیدوار نیستید.

امید زمانی آغاز می‌شود که ما به ناکارآمدی روش‌های خود نومیدشویم. به عبارت دیگر، امید زمانی در ما تمامیت می‌یابد که به روش‌های نومیدانه خود آگاه شویم. من به آموزش و پرورش امیدوارترینم و از فرط امیدواری چنین حرف‌هایی نومیدکننده ای را بیان می‌کنم!

### با توجه به چنین رویکردی از دیدگاه شما کتاب‌های درسی، به‌ویژه کتاب‌های علوم اجتماعی چه جایگاهی در جامعه پذیری دارند؟

کتاب درسی باید از تراکم سنگین و حجیم مطالب نازا و بی‌ارتباط با نیازهای ارتجالی (و نه نیازهای اکتسابی) دانش‌آموزان خارج شود و در نهایت به یک ابزار توسعه تفکر و نه تراکم دانش تغییر یابد. کتاب درسی در نظام خلاق و زایا باید در حد فرم محض برای اندیشگی و اندیشه‌ورزی (و نه اندیشه آموزشی) تدوین شود به اصطلاح نوعی فرمالسیم و مینی مالسیم (کمینه‌گرایی). فرمی که خود زاینده محتواسست اما اگر محتوا داده شود، معنای زاینده‌گی آن محو می‌شود. برای توضیح فرم محض می‌توان به این شعر مولوی اشاره کرد که می‌گوید:

ای مطرب خوش قافا تو قی قی و من قوقو

تو دق دق و من حق حق تو هی هی و من هو هو

این نهایت فرم در شعر مولاناست. او نشان می‌دهد که در فرم، محتوا خلق می‌شود مشروط به آنکه مخاطب مستعد این زایش معنا باشد.

در سطح کودکان همین شعر اتل متل توتوله یکی از بهترین مصداق‌های فرم و محتواسست. این شعر فولکوریک دقیقاً فرم محض است و ذهن کودک را به جای «چه آموزی» با «چگونه آموزی» به جای پیام دهی، پیام زایی، به جای اندیشه‌آموزی، اندیشه‌سازی آشنا می‌کند. تعجب نکنید! در این شعر به ظاهر بی‌معنی و بی‌سر و ته، کلی معنی با سر و ته نهفته است. ساختار این شعر با شالوده‌شکنی و ساختار شکنی از زمان و مکان و مضمون همراه است و مخاطب را

در گشودگی محض قرار می‌دهد. (اگر شعر را به طور کامل بخوانید در عین بیهوده‌گویی متوجه راز معنی دار آن خواهید شد!)

در این روش همه چیز باید از جانب مخاطب زاده شود و ما نباید چیزی را به‌عنوان بسته‌های دانش در نظام آموزشی یا تحت عنوان دوره‌های آموزشی دانش‌افزایی ارائه کنیم. اصلاً من با این عبارت «دانش‌افزایی» خیلی مشکل دارم! گویی یک عده به‌عنوان مخزن نشسته‌اند و یک عده هم به‌وسیله لوله‌های دیجیتالی به آن‌ها وصل هستند و از مخزن، دانش توسط لوله‌ها به آن‌ها انتقال می‌یابد و آن‌ها مملو از دانش می‌شوند؛ حال آنکه به جای دانش‌افزایی باید به بینش زایی (و نه حتی بیش‌افزایی) اقدام نمود. باید دانست هیچ‌کدام از این فرایندها به بینش نمی‌انجامند. اتفاقاً با دانش‌زدایی (و نه دانش‌افزایی) است که بینش‌یابی رخ می‌دهد. ما باید دانش بیرونی را بزدااییم تا دانش درونی زاده شود. تزکیه هم به همین معناست. خداوند می‌فرماید: «یزکیهم و یعلمهم الكتاب والحکمه»: تعلیم همان تزکیه است. کتاب در این آیه یعنی کتاب فطرت و معرفت‌النفس، خود را گشودن و شناختن، خود تزکیه و تعلیم است، نه اینکه اول تزکیه بعد تعلیم. خداوند می‌فرماید: «ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً» یعنی همین که تقوا پیشه کنید، صاحب بینش می‌شوید. نه اینکه من ابتدا تقوا پیشه کنم و بعد به سراغ کتاب و دانش‌افزایی بروم تا بینش بیابم!

مولانا می‌گوید:

خویش را صافی کن از اوصاف خود  
تا ببینی ذات پاک صاف خود

بینی اندر دل علوم انبیا

بی کتاب و بی معید و اوستا

البته برای خودشناسی نیازی به گوشه‌ عزلت و غار تنهایی نشینی نیست. خودشناسی یعنی خداشناسی و کشف تمامیت کائنات در کتاب خود. (به تعبیر قرآن کریم: لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) کتاباً فیهِ ذکر کم یعنی در این کتاب، شناخت نامه شما ثبت شده است!

چکیده کلام را می‌توان به این شکل بیان کرد:

تربیت کردن مانع تربیت شدن است

دینی کردن مانع دینی شدن است

تشویق بیرونی مانع شوق درونی است؛

تنبیه بیرونی مانع خوف درونی است؛

امنیت دهی مانع امنیت‌یابی است؛

یاددهی مانع یادگیری است؛

دین دهی مانع دین‌یابی است؛

لذت‌دهی مانع از لذت‌یابی است.

ایجاد انگیزه از بیرون مانع احیای انگیزه از درون است.

بنده برای حسن ختام این گفت‌وگو و خوف از گمراه شدن مخاطبان از سخنان و اظهار نظرهایم، تنها خوانندگان محترم را به مطالعه کتاب تعلیم و تربیت در اسلام از استاد شهید مطهری و همچنین مبحث «فرق بین تربیت و صنعت» در این کتاب دعوت می‌کنم.

